

# ایینه پژوهش

سال سی و هفتم، شماره دوم  
خرداد و تیر ۱۴۰۵  
ISSN:1023-7992

دوماهنامه نقد کتاب، کتاب شناسی و  
اطلاع رسانی در حوزه فرهنگ اسلامی

۲۱۸

۲۱۸

دوماهنامه  
آینه پژوهش

سال سی و هفتم، شماره دوم  
خرداد و تیر ۱۴۰۵

# Ayeneh-ye- Pazhoohesh

Vol.37, No.2 Jun - Jul 2025

A bi-monthly journal exclusively  
review & information dissemination

# 218

dedicated to book critique, book  
in the field of Islamic culture

سید احمد رضا قائم مقامی | عبدالجبار رفاعی / محمد سوری | منیر درکیچ / احمد زیلیج / روزچهر مصاحب  
سید علی آقایی / سید محمد حسین حکیم | آریا طبیب زاده | محمدرضا رهبریان | رقیه قراهنی  
مهدی اسفندیاری / روح الله کاظمی | رسول جعفریان | علی راد | امید طبیب زاده | شهباز محسنی  
فرهاد طاهری | سیدرضا باقریان موحد

یادداشت های شاهنامه (۱۰) | از نگاه عربی: متفکران معاصر ایران و جهان عرب (۵)  
قدرت تحول آفرین ترجمه: حافظ شیرازی در اواخر دوران عثمانی و بالکان غربی هابسبورگ  
بازنگری در تاریخ قرآن خیقانی | یادداشت های لغوی و ادبی (۷) | عباس فرساد، آغازکننده شعر به  
لهجه قمی | اشعار تازه یاب از شاعران دوره قاجار با استناد به نشریات آن عصر  
احیای کامل عبقات الأنوار پس از صدوپنجاه سال انتظار | مطهری و مسئله زنان: مروری بر یادداشت های  
تازه انتشار یافته | طومار (۱۵) | سلسله مباحث نظری در باب تاریخ ادبیات بر اساس آرای رنه ولک (۵)

**نکته، حاشیه، یادداشت**

**پیوست آینه پژوهش:** روزنامه دیواری های مدارس ایران



پرتال  
دوماهنامه  
آینه پژوهش

Jap.isca.ac.ir

# اشعار تازه‌یاب از شاعران دوره قاجار با استناد به نشریات آن عصر

(مقاله هشتم، اشعار نویافته از حسین پژمان بختیاری)

رقیه فراهانی

| ۱۱۹ - ۱۳۴ |

۱۱۹

آینه پژوهش | ۲۱۸

سال ۳۷ | شماره ۲

خرداد و تیر ۱۴۰۵

چکیده: مقاله پیش رو هشتمین مقاله از سلسله مقالات «اشعار تازه‌یاب شاعران دوره قاجار با استناد به نشریات آن دوره» است که با هدف معرفی اشعار تازه‌یافته حسین پژمان بختیاری تدوین شده است. این اشعار که به روشن شدن سهم پژمان بختیاری در بازتاب فضای فرهنگی و ادبی دوره مشروطیت باری می‌رساند، پیش از این در هیچ‌یک از آثار مکتوب و مجموعه‌های شعری منتشر شده او بازتاب نیافته‌اند.

کلیدواژه‌ها: شعر فارسی، شعر دوره مشروطه، شعر نویافته، حسین پژمان بختیاری.

Newly Discovered Poems of Qajar-Era Poets Based on Contemporary Periodicals (VIII): Newly Found Poems by Hūsayn Pezhmān Bakhtiyārī  
Roqayyeh Farahani

**Abstract:** This article is the eighth installment in the series “Newly Discovered Poems of Qajar-Era Poets Based on Contemporary Periodicals.” It is devoted to the introduction of newly identified poems by Hūsayn Pezhmān Bakhtiyārī. Preserved in periodicals of the era, these poems contribute to a clearer understanding of Pezhmān Bakhtiyārī’s role in reflecting the cultural and literary atmosphere of the Constitutional period. Prior to this study, they had not appeared in any of his published writings or collected editions of his poetry. The article thus sheds new light on an overlooked aspect of his literary legacy and enriches our knowledge of Persian poetry during the late Qajar and Constitutional eras.

**Keywords:** Persian poetry, Constitutional-era poetry, newly discovered poetry, Hūsayn Pezhmān Bakhtiyārī.



## مقدمه

حسین پژمان بختیاری (آبان ۱۲۷۹ - اردیبهشت ۱۳۵۳) محقق، مترجم و شاعر اصالتاً لر بختیاری بود که در محله حسن آباد تهران زاده شد. پدر پژمان، علی مراد خان میرپنج، از سرداران دوران مشروطه بود که در دشتک بختیاری سکونت داشت و در دوره مظفرالدین شاه برای تصدی مناصب نظامی به تهران مهاجرت کرد و صاحب عنوان لشکری میرپنج شد. مادر پژمان، عالم تاج قائم مقامی، متخلص به ژاله، از شاعران آن زمان بود که نسبش به خاندان میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی می‌رسید. پژمان در روستای دشتک به مکتب خانه رفت و نزد ملا علی بنده بهرامی خواندن و نوشتن آموخت. سپس در تهران در مدرسه فرانسوی سن لویی تحصیلات خود را ادامه داد و با زبان و ادبیات فرانسه آشنا شد. ابتدا مدتی در خدمت وزارت پست و تلگراف بود و سپس به شعر و تصنیف روی آورد. پژمان از شاعران سنت‌گرا، اما نوپرداز معاصر است. برخی آثار او عبارتند از: داستان زندگانی حافظ، تاریخ پست و تلگراف در ایران، ترجمه بعضی آثار شاتو بریان مانند وفای زن، آتالا و رنه، گربه سیاه از ادگار آلن پو، تصحیح دیوان حافظ، دیوان جامی، ترانه‌های خیتام، خمسه نظامی و دیوان ژاله قائم مقامی (نک: افشار، ۱۳۸۳: ۳۱۶-۳۲۱؛ مصاحبی نایینی، ۱۳۷۶: ۱/ ۴۵۷؛ مهدوی، ۱۳۸۶: ۷۲۴/۲؛ همو، ۱۳۳۴: ۱/ ۱۱۵؛ نظمی تبریزی، ۱۳۶۳: ۶۲-۶۳؛ شفق، ۱۳۷۷: ۱/ ۱۸۸-۱۹۱). در حوزه شعر نیز علاوه بر دیوان اشعار، چند دفتر شعر از او به جا مانده که در ادامه به معرفی آن‌ها پرداخته می‌شود.

- سیه‌روز، که در ۱۳۰۶ در تهران، کتابخانه بروخیم و به همت ع. احمدی بختیاری به چاپ رسیده است. بخشی از اشعار این کتاب که به «زن‌های تیره بخت» تقدیم شده، ترجمه اقتباسی از بعضی شعرای فرانسوی است. گفتنی است این مجموعه در قالب مثنوی سروده شده است.

- زن بیچاره که منظومه‌ای در قالب مثنوی است، در سال ۱۳۰۸ در طهران، کتابخانه بروخیم چاپ و منتشر شده است.

- محاکمه شاعر و ۲۵ قطعه دیگر، در ۱۳۱۳ و در تهران، چاپخانه خاور چاپ شده است. در مقدمه کتاب آمده است: «این چند قطعه شعر را از دیوان پراکنده خود گرد کرده و به ذوات محترم ... تقدیم نمودم تا اگر پسندیده افتد، به طبع سایر اشعار خود مبادرت ورزم.

- خاشاک شامل اشعاری در قالب‌های گوناگون، در سال ۱۳۳۵ و در تهران، توسط مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر انتشار یافته است.

- اندرز یک مادر که در بردارنده قطعات آموزنده برای کودکان و نوجوانان و اغلب در قالب مثنوی است، در سال ۱۳۴۷ توسط انتشارات اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر به چاپ رسیده است.

- کویر اندیشه شامل گزیده اشعار در سه قسمت «شورها و شادی‌ها، رنج‌ها و نامرادی‌ها و گوناگون»، در ۱۳۴۹ توسط انتشارات ابن سینا انتشار یافته است.

- دیوان پژمان بختیاری، شامل قصاید و مراثی، غزلیات، مصنویات، چهارپاره‌ها، ترکیبات و ابداعات، قطعات، منظومه‌ها، که در سال ۱۳۶۸ در تهران، نشر پارسا چاپ شده است.

- آتش دل عنوان دیگر کتاب پژمان بختیاری است که در برخی منابع بدان اشاره شده است، اما با وجود بررسی کتابخانه‌ها و منابع کتاب‌شناسی در دسترس، اثری بدین نام به دست نیامد و نشانی روشنی از محل نگهداری یا چاپ آن نیز یافت نشد؛ از این رو امکان مقابله و اطمینان یافتن از درج یا عدم درج اشعار ضبط‌شده در این مقاله، در کتاب یادشده فراهم نشد. از دیگر سو، تصنیفی با مطلع:

آتشی در سینه دارم جاودانی      عمر من مرگی ست نامش زندگانی

با عنوان «آتش دل» به حسین پژمان بختیاری منسوب است و محتمل است مقصود از آتش دل، همین شعر باشد، نه کتابی مجزا.

نکته دیگر اینکه، در نشریه فکر آزاد (س ۳، ش ۳۱، ۸ اردیبهشت ۱۳۵۴ ش، ص ۲۴۶) شعری از پژمان به نقل از مجموعه دل خونین آمده است. جستجو برای یافتن این کتاب نیز حاصلی نداشت.

از حسین پژمان بختیاری ۱۱ شعر به دست آمده که در هیچ‌یک از آثار یادشده ضبط نشده‌اند. این اشعار از نشریات ارمغان، بهارستان نوبخت، تحفة الادبا و فکر آزاد به دست آمده‌اند.

شعر نخست در ارمغان (س ۶، ش ۳ و ۴، ص ۲۱۷-۲۲۲) با امضای «ارادت کیش، پ. بختیاری» و در دو شماره پیاپی از ناهید (خلق)، یعنی س ۵، ش ۲۸، ۲۱ جمادی‌الاولی ۱۳۴۴ ق، ص ۸ و ادامه آن در (س ۵، ش ۲۹، ۲۵ جمادی‌الاولی ۱۳۴۴ ق، ص ۸) به نقل از ارمغان آمده است. این شعر گفتگوی پدر و پسری را درباره اسباب و علل تنبلی و به دنبال کار رفتن را مطرح می‌کند. این گفتگو راه را به نقد اجتماع و برخی مشاغل باز کرده، سعی می‌کند برای هر آسیب اجتماعی، راه حلی بیان کند:

گفت به تندی پدری با پسر	کز چه نکوشی تو به کسب هنر؟
نی بودت بهره ز دانشوری	نی ز هنرمندی و صنعتگری
هیچ نگویی که خیال تو چیست	آن که دهد نان به تو بیهوده کیست؟
نان به کسان گرچه خدا می‌دهد	گر نکنی کار، کجا می‌دهد؟

داده تو را پیا و سر و چشم و گوش  
تا تو دهی شأنه خود زیر بار  
ور تو شوی عاکف کاشانه‌ات  
گوی به من چیست خیال تو پس؟  
رنجبر آن کز همه نادان تر است  
شخص گدا از همه آزاده تر  
نی ز گدا کس طلبد مالیات  
غم نخورم ز آنکه درین مزبله  
نیست مراسم فزون تر ز هفت  
رنج نبرده چو توان یافت گنج  
یک سخن ساده نمایم ادا:  
یا دو سه شاهی به کفم می نهند  
کای بچه جان، پول سیاهم به جیب  
کرده‌ام از کوچکی این کارها  
سرزنشم چند کنی ای پدر؟  
معدن و ماشین نه و فابریک نیست  
کارگر ما همه جان می کند  
رنج فراوان بودش، مزد کم  
مشغله اش مشغله فعلگی ست  
گر تن خود را به بلامی دهم  
یک نظر آن زارع آواره را  
نان همه از بزرگوار می خورند  
نیست درین دوره چو از رنج سود  
چون پدرش این سخنان را شنفت

نیروی تن داده و تندئ هوش  
پس برکت خواهی از کردگار  
نان نفرستد به در خانه‌ات  
گفت به جان تو گدایی و بس  
وین هنر از هر هنر آسان تر است  
نان گدا از همه آماده تر  
نی بود او را غم خمس و زکات  
شغل گدایی ست بهین مشغله  
از چه بیاید پی تحصیل رفت؟  
از چه برم در پی تحصیل رنج؟  
«رحم نمایم برای خدا»  
یا که جوابم به ادب می دهند  
هیچ نباشد به امام غریب  
گفته‌ام این را به کسان بارها  
کار بجو تا که شوم کارگر  
کار بود منجی ما، لیک نیست  
جان پی یک لقمه نان می کند  
جان به لب است از تعبش دم به دم  
نان جوینی خورشش بیش نیست  
کی به چنین کار رضا می دهم؟  
ببین و بدان معنی بیچاره را  
بزرگواران خون جگر می خورند  
بیهوده حمال نبایست بود  
آه کشید از دل پردرد و گفت

آن که کند چاره ناچار کو؟

کار بود چاره ما، کار کو؟

چیست به جز خفت و شرمندگی؟  
چون نظرم افتد در رهگذار

بهر خدا این روش زندگی  
مرگ طلب می کنم از کردگار

کاجنبی‌ای بر به رهی می‌رود  
هرچه ببخشید بدو گویدی  
تا که دوصد لکه به ایران زند  
در طرفی پیرزنی بسدادا  
در سر هر رهگذری بسته صف  
گرچه ندارند اساساً سواد  
یا به فسون همه‌ای می‌کنند  
سوی دگر دیوتنی بی‌هنر  
یعنی ازین کار منم شرمسار  
این به حیل سر به زمین می‌زند  
آن سر راهگذر غش کند  
نرّه خری جلو به شولا کند  
نام علی ورد زبانش بود  
هر نفسی از پی یک لقمه نان  
این رخ مجذوم، دگر فرق کل

آن که کند چاره ناچار کو؟

کار بود چاره ما، کار کو؟

نیست کسی را چو درین ملک کار  
وای ز بی‌فکر جوانان ما  
چون که برون آمد از مدرسه  
گه به سرش فکر وزارت فتد  
گه به وکالت بودش آرزوی  
گاه حمایت کند از رنجبر  
گه سوسیالیست و گهی مرتجع  
گاه مسیحی و گهی بابی است  
گاه پی نقد آریستوکراس  
بس که به هر در زد و راهی نیافت  
یکسره از جامعه دور او فتد  
جمله شده ستند سیاستمدار  
باعث ویرانی ایران ما  
در دل کوچک فتدش وسوسه  
گاه به سودای سفارت فتد  
گه ز حکومت بودش گفتگوی  
گاه شکایت کند از کارگر  
گاه شود پست و گهی مرتفع  
گاه طرفدار ز وهابی است  
گاه زند طعنه به دیموکراس  
از نمده حیل کلاهی نیافت  
در پی بنگ و می و فور او فتد

وآن دگری گیرد چون دیپلم  
منتظر است آنکه وزیرش کنند  
گاه ز کابینه کند انتقاد  
گاه خورد حسرت چنگیز را  
گاه کند آرزوی عید خون  
دشمن هر کس که شود سربلند  
«دود شود گر به دماغی رسد  
هیچ نکوشد که شود سربلند  
لیک کسی چون که ترقی نمود  
اف به چنین پستی و بی غیرتی  
نی، غلطام، چون نظر آری نکو  
هرچه درین ملک گرفتاری است  
کار چو در کشور ما هیچ نیست  
افکنند او را پی این کارها  
بودی اگر کار درین مملکت  
دشمن هم می نشدندی همه  
از پی یک لقمه نان این قدر  
این همه در ملک خصومت نبود

گیرد از اندازه خود بیش دم  
یا به ادارات مدیرش کنند  
گاه ز استبداد آرد به یاد  
آن شمه دیوانه خونریز را  
وز سخنش آید بوی جنون  
گردد، از آن رو که نشد ارجمند  
باد شود گر به چراغی رسد»  
صاحب عزت شود و ارجمند  
رنج برد کآورد او را فرود  
داد ازین حمق و دنی فطرتی  
نیست گنه شامل احوال او  
یکسره از پرتو بیکاری است  
ور بود امید بقا هیچ نیست  
باز شود این همه بازارها  
کس نشدی خوار درین مملکت  
ره نفکندندی این همه  
می نزدندی به سر یکدگر  
خواهش تغییر حکومت نبود

آن که کند چاره ناچار کو؟

کار بود چاره ما، کار کو؟

آن پسرک پور فلان تاجر است  
پودر و کرم سیمون و اودکلونی  
توری و روبان، گل و سنجاق و کیف  
آبجو و ویسکی و کنیاک و رم  
دستکش و ژاکت و پوتین و ژوپ  
تاجر ماهست خریدار او  
در عوض این همه بازیچه‌ها  
آبرو و عزت و شان می رود

کش پدر اندر همه فن ماهر است  
عطر کوتی کارت بوادوبولونی  
ژآلمینیوم ساخته کفگیر و کیف  
از سنگ آبی سر و از گربه دم  
وازده هر جنس بود در اروپ  
چون که بود رونق بازار او  
می رود از ملک به بازی چه‌ها؟!  
هستی اولاد کیان می رود

میلیون میلیون به اروپا رود  
نام هم از ملک اروپا آورند  
این آلامد و آن دگری می‌روار  
فانتزی و لکوکس و بریطانیا  
حرص و شره را به دل خاک برد  
هستی او داد به باد فنا  
تا که نهادند کله بر سرش  
چون که نیاید خود ازو هیچ کار  
آبروی کشور خود ریزد او  
حاجت این حیل‌وری شان نبود  
مرتبه اش از همه بالا بود  
دوره بدبختی ایران رسید  
چون اسرا بسته به زنجیر غم  
کش نتوان گفت شمر چند بود  
یکسره دارنده طبل و علم  
می‌نتوان گفت و نشاید شنید  
این همه شهزاده به ملک کیان  
جمع دگر کامروایی کنند  
سخت فرومایه و بددل بود  
هست جفاجوی و ستم‌کیش‌تر  
خسته‌دلان از وطن آوارگان  
لیک کنون یکسره ایرانی‌اند  
چون به سر آرند به آوارگی؟

آن که کند چاره ناچار کو؟

کار بود چاره ما، کار کو؟

مرگ بود به ز چنین زندگی  
خود چه کنم؟ رو به کجا آورم؟  
حامی من کیست درین مملکت؟

شاهی شاهی ز کف ما رود  
«نی فقط اسباب اروپا خرند  
نام یکی شیک و یکی بن‌سوار  
لندن و بن‌مارشه و ایتالیا  
الغرض، آن تاجر ماهر چو مرد  
بعد کمی آن پسر بی‌حیا  
جمع شدند از همه سو در برش  
حال گدایی کند از اضطرار  
هر نفسی حیل‌ای انگیزد او  
زندگی ار سخت برایشان نبود  
و آن دگری حضرت والا بود  
نوبت شاهی چو به خاقان رسید  
بود هزارش صنم اندر حرم  
آن قدرش زاده و فرزند بود  
جمله بر این ملک ولی التعم  
آنچه بر این ملک از آن‌ها رسید  
گشت عیان زان شه جنت‌مکان  
دسته‌ای امروز گدایی کنند  
و آن که ازیشان متمول بود  
هر چه بود سیم و زرش بیشتر  
حال ببین کین همه بیچارگان  
گرچه نه از دوده ساسانی‌اند  
حال بدین ذلت و بیچارگی

وای که مردم من ازین زندگی  
من یکی از مردم این کشورم  
چاره من چیست درین مملکت؟

عشوه دهد یار و مرا عشوه نیست  
بر کرم خلق ندارم طمع  
در گل من نیست دروغ و ریا  
جان به خوشی می‌شود از جوع داد  
کاسه پر از زهر توانم چشید  
می‌شودم دیده ز آفاق بست  
راه توانم به دل شمس برد  
لاجرم این گونه به مسکینی ام  
آن که تملق نگزیند همی  
بودی اگر کار درین سرزمین  
رشوه کند کار و مرا رشوه نیست  
هرگز از فقر نباشد جزع  
عاجزم، اما نخرم کبریا  
دست به کش می‌توان ایستاد  
مّت مردم نتوانم کشید  
با متکبر نتوانم نشست  
راه تملق نتوانم سپرد  
می‌گذرد عمر که می‌بینی ام  
چهره مقصود نبیند همی  
همچو منی خوار نمی‌شد چنین  
آن که کند چاره ناچار کو؟

کار بود چاره ما، کار کو؟

آن که بر او دیده ایران بود  
منجی آرامگه کسروی  
دیده ما یکسره بر رای او  
ذات هنرمند رضا خان بود  
هیچ کسی نیست به جز پهلوی  
تا چه کند همت والای او

\*\*\*

شعر دوم نیز در مجله ارمنغان (س ۶، ش ۵ و ۶، ص ۳۱۱) با امضای پژمان بختیاری آمده است. پژمان در این مثنوی تمثیلی معتقد است فرد خطاکار در جامعه، زمانی می‌تواند از بدی رو بگرداند و به جمع خوبان بپیوندد که تمام جامعه از کردار بد اجتناب کنند. در غیر این صورت، تلاش فرد به تنهایی برای دوری از رفتارهای نادرست، راه به جایی نمی‌برد:

با مژه در سرشک می‌سفت  
کز خلقت خود کنم شکایت؟  
عالم همه با منند دشمن  
از دست سگان تیزندان  
دانی که ز چیست خواری ما؟  
گر گرگ گیاه خوار می‌شد  
ای کاش مرا نبود دندان  
همچون خر و گاو در مراتع  
گرگی و به خویشتن همی گفت:  
یا ز اختر بد کنم حکایت؟  
یک دوست ندارم از جهان من  
هستم شب و روزها گریزان  
از عادت گوشت خواری ما  
کی این همه خوار و زار می‌شد؟  
یا بود به سان گوسپندان  
بودم به گیاه خشک قانع

این است چو عیب کار من نیز  
باید اگرم ز جوع مردن  
بینند چو مردم آن چنانم  
تا بود درین خیال ناگاه  
دید آنکه شبان گوسپندان  
چون دید چنین ز گله بر بود  
ابناء بشر چو گوشت خوارند  
از گزرگ چه انتظار دارند؟

\*\*\*

شعر نویافته بعد در بهارستان نوبخت (س ۵، ش ۲۲، ۳۰ محرم ۱۳۴۲ ق، ص ۴) با امضای «پژمان، مشهد» آمده است. این شعر از اشعار اجتماعی و سیاسی پژمان است که در باب مشروطیت و آرمان‌های شکست‌خورده آن سروده شده است. شاعر در این شعر، مشروطه را به گلزاری مانند کرده که مردم ایران نتوانسته‌اند حتی یک گل از آن بچینند و جز خار، چیزی نصیب آن‌ها نشده است. او می‌گوید اگر مشروطیت برای جهان همچون گلستان است، در ایران چیزی جز ذلت برای مردم در پی نداشته و اگر قرار بود باری از دوش مردم بردارد، اکنون خودش به باری اضافه روی دوش مردم تبدیل شده است. پژمان با دل‌شکستگی و شکایت از آنان که قرار بود یاور مشروطیت باشند، سخن می‌گوید و آنان را کسانی می‌داند که کمر به مرگ مشروطیت بسته‌اند:

نچید ایرانی مسکین گل از گلزار مشروطه  
شد از مشروطه دنیا چون گلستان، لیک در ایران  
همان دولت همان ملت همان ظلم و همان ذلت  
نشد باری که باری کم شود از دوش ما باری  
مگر خواب است چشم ملت [و] مست است داروغه؟  
تجارتخانه‌ها شد باز از بهر فروش ما  
چنان مشروطه ما آلت دست اجانب شد  
همان‌هایی که استبدادشان پرورد در دامان  
همان‌هایی که نوشیدند خون ما به جای می  
پی تسخیر احمق با وجیه‌المله گردیدند  
ز پا افتاد آخر از جفای این جفاجویان

ولی مجروح شد پای دلش از خار مشروطه  
مذلت بار شد ابر سعادت بار مشروطه  
همان وضع و همان قانون، کجا آثار مشروطه؟  
به روی بار استبداد آمد بار مشروطه  
که بالا می‌رود دزد از در و دیوار مشروطه  
درین کشور تماشاکن بین تجار مشروطه  
که باشد شرمگین ایرانی از اظهار مشروطه  
ز جان و دل کمر بستند بر پیکار مشروطه  
همه مبعوث ملت فاعل مختار مشروطه  
هزاران دکه بگشودند در بازار مشروطه  
چه نیست تا به دل دارند از مردان مشروطه

بدی از ماست نز مشروطه، عیب از ماست نز قانون بود هنجار ماناساز، نی هنجار مشروطه  
تعدی بر حقوق دیگران و منع آزادی به جز در کشور ایران نباشد کار مشروطه

\*\*\*

چهارمین شعر در نشریه تحفة الادبا (س ۱، ش ۱، شعبان ۱۳۴۰ق، ص ۳۵) با امضای «پژمان بختیاری» آمده است. این غزل بر پایه تجربه هجران، غربت و فرسایش تدریجی امید سامان یافته و وضعیت عاشقی را تصویر می کند که بی پناه رها شده است:

شده ز فغانم پدید شور قیامت	تا که نهان شد ز چشمم آن قد و قامت
مردم چشمم به بحر اشک ندامت	غرقه شد از دوری جمال بدیعت
زندگی ام بی تو معجز است و کرامت	مدعی معجزار شوم عجیبی نیست
بی تو مرا هر دقیقه ای ست قیامت	باشب هجرت ز روز حشر نترسم
در همه عالم نبود جای اقامت	رفتم و دیدم به جز حوالی کویت
با غم عشقت مرا چه غم ز ملامت؟	روی نگردانم از ملام خلیق
شاهد عشقم بسند این دو علامت	چهره زرد و سرشک سرخ نگه کن
کس ننماید به راه دوست لثامت	جان طلب از ما کزین متاع محقر
با غم هجران من از کجا و سلامت؟	به نشود درد من طیب، چه کوشی؟
گو که پیوشد قبای مرگ به قامت	مردن «پژمان» اگر مراد تو باشد

\*\*\*

شعر پنجم در همان نشریه به تاریخ (س ۱، ش ۴ و ۵، ذی قعدة و ذی حجة ۱۳۴۰ق، ص ۷۲-۷۳) مندرج است. این شعر فاقد امضاست، اما در بیت پایانی، تخلص «پژمان» دیده می شود. در این غزل که از وطنیات پژمان به شمار می رود، وطن دوستی با نگاهی انتقادی مطرح شده است. شاعر از پریشانی خود و افکارش به سبب وطن دوستی و فکر و خیال بی اندازه کردن برای وطن می گوید و به دیگران حق می دهد اگر وطن و وطن کردن های او را همچون هذیان ببینند؛ سپس خطاب به آنان می گوید: «به این پریشانی من خرده نگیرید که اگر همه مانند من به پریشانی وطن بیندیشید، پریشان احوال خواهید شد». پژمان بختیاری شعرش را با انتقاد از انگلیس، آن مهمان ناخوانده و هموطنانی که به دروغ خود را حامی دهقان و کارگر می دانند، به پایان می برد:

لاجرم می شود از غصه پریشان همه کس  
عاقبت خواند سخن هایم هذیان همه کس  
گر کند همچو من اندیشه ایران همه کس  
بس که گفتم همه جا شرح خرابی وطن

جغدوش ساخته با منزل ویران همه کس  
منزجر می شود البته ز زندان همه کس  
از پریشانی این ملک پریشان همه کس  
که ز درمانش بود عاجز و حیران همه کس  
می درد در غم این ملک گریبان همه کس  
جملگی مدعی دانش و نادان همه کس  
یک مسلمان نه و در اسم، مسلمان همه کس  
گله بی صاحب و بر آن شده چوپان همه کس  
می شود خسته ز ناخواسته مهمان همه کس  
یاور کارگر و حامی دهقان همه کس  
بودی ار در غم این ملک چو «پژمان» همه کس

\*\*\*

ششمین شعر در نشریه یادشده در تاریخ (س ۱، ش ۸، ربیع الاول ۱۳۴۱ ق، ص ۳۰۲-۳۰۳) با امضای «پژمان» مندرج است. در این غزل، شاعر دلخسته از زمین و زمان به گونه‌ای از انتظار مرگ و بی‌قراری برای این انتظار می‌گوید که گویی از منتظر بودن برای معشوقه‌اش سخن می‌گوید. او آرزومند است اختیار مرگ مانند معشوقه‌ای خیالی، در کف او باشد. وی برخلاف عموم خلائق که خواهان خوشبختی و زندگی‌اند، به شدت خواهان و چشم‌انتظار مرگ است و طولانی شدن زندگی را عامل تیرگی روزگارش می‌داند. این شعر نشان می‌دهد که بختیاری همان قدر که به ابعاد گوناگون زندگی اندیشیده، مرگ‌اندیش نیز بوده و این مرگ‌اندیشی، گاه از بدآمد روزگار و بدعهدی زمانه، به افراط در مرگ‌خواهی و مرگ‌جویی رسیده است. او می‌گوید با اینکه زنده است، اگر خوب دقت شود، خود این زندگی در واقع یادگار مرگ است:

خوش کرده بی‌قرار مرا انتظار مرگ  
خواهان جاه و ملک و عقارند جمله خلق  
انگیز خستم‌گرد ز سامان زندگی  
چشمم سفید شد به ره قاصد اجل  
شد تیره روزگار من از طول زندگی  
این است بخت بد که به گلزار عمر من  
از شاهد اجل خبری ای نسیم صبح  
ای کاش بود در کف من اختیار مرگ  
ماییم در زمانه فقط خواستار مرگ  
شاید به رویمان بنشیند غبار مرگ  
تا کی توان کشید چنین انتظار مرگ؟  
چون روز من سیاه شود روزگار مرگ  
روید نه لاله و گل عشرت نه خار مرگ  
تا جان کنم به شوق و مسرت نثار مرگ

زین مملکت که جغد گریزد ز ساحتش  
در این هوای ناخوش و این مزرع پلید  
چنگیز گو بیاید و با تیغ خون‌فشان  
از دستبرد خصم ستمگر شود خلاص  
ما گرچه زنده‌ایم، ولی چون نظر کنی  
روحم به تنگ آمد ازین کشور خراب  
با این محیط فاسد و این وضع ناگوار  
آخر چرا به کشور ما پا نمی‌نهد؟  
«پژمان»، چگونه مرگ چنین نادر آمده‌ست؟

شاد آن‌که ره سپرد به سوی دیار مرگ  
خوش خرمنی که سوخته شد از شرار مرگ  
بیرون نماید از سر ایران خمار مرگ  
بر گرد ملک ما بکشند ار حصار مرگ  
این‌گونه زندگی ست هما[ن] یادگار مرگ  
کاش افتدم به فرق زمانی گذار مرگ  
بیچاره آن کسی که نگردد شکار مرگ  
این سرزمین مگر نبود سازگار مرگ؟  
کرده ست روزگار مگر احتکار مرگ؟

\*\*\*

شعر بعد نیز در صفحه ۳۰۸ از همان شماره پیشین از تحفة‌الادبا آمده است. این غزل عاشقانه نیز امضای «پژمان» را دارد:

خاکساران غمت انجمنی ساخته‌اند  
شکر این لطف چه گویم؟ که سپاه غم تو  
شانه آهسته زن ای شوخ، که دل‌های اسیر  
حیرت من همه آن است که در پیرهنش  
بر رخ آن مه‌نخشب به قلم‌های بدیع  
متحیر شده روح من ازین نکته که چون  
جای رحم است به احوال گرفتارانش  
حال فرهاد ندیدند و غم او «پژمان»

تا سرکوی تو بیت‌الحنزی ساخته‌اند  
به گرفتاری مانند منی ساخته‌اند  
به سر زلف پریش و طنی ساخته‌اند  
یک جهان روح به نام بدنی ساخته‌اند  
قدرتی کرده و شکل دهنی ساخته‌اند  
این همه حسن و لطافت به تنی ساخته‌اند؟  
که به پیوند بت دل‌شکنی ساخته‌اند  
سخن از کوهی و از کوهکنی ساخته‌اند

\*\*\*

دیگر شعر نویافته از پژمان با همان امضای «پژمان» در تحفة‌الادبا (س ۱، ش ۹، رجب ۱۳۴۱ق، ص ۳۳۱) چاپ شده است. شاعر در این غزل با بهره‌گیری از استفهام انکاری توانسته است وضعیت متزلزل خود را در تجربه عشق، شکست و فراق به خوبی بازگو کند و در تقابل‌های معنایی با به‌کارگیری کلماتی چون «پیر - جوان»، «وصال - فراق»، «خنده - گریه» و دیگر تصویرهای حسّی، سعی کرده است این فقدان را برجسته کند. این شعر زبان عاطفی ساده و گویایی دارد:

خشکید از غم تو نهال جوانی‌ام  
پژمرد از فراق گل شادمانی‌ام

ای بی‌وفا، گناه من خسته حال چیست؟  
دیدم فراق همچو تویی را و زنده‌ام  
آن گل ز خار جور و جفا جان خسته خست  
گر خنده نآورد اثر زعفران، چرا  
بگذشت در فراق تو ای آفتاب روی  
مانند طفل گمشده مادر به هر طرف  
ای آفت دل، این همه تغییر رای چیست؟  
افکنده ای به گردنم از زلف رشته‌ای  
خواهی اگر حقیقت عشقم شود پدید  
«پژمان»، بسوخت آن بت نامهربان دلم

تا کی بر آتش غم هجران نشانی‌ام؟  
در حیرت است عقل من از سخت جانی‌ام  
این بود عاقبت ثمر باغبانی‌ام  
خندید چون که دید رخ زعفرانی‌ام؟  
چون روزگار پیر زمان جوانی‌ام  
چند ای عزیز، از پی دل می‌دوانی‌ام؟  
گه خوانی‌ام به پیش و گه از خویش رانی‌ام  
هر جا که می‌روی پی خود می‌کشانی‌ام  
بنما اشارتی و بسین جانفشانی‌ام  
این بوده است فایده مهربانی‌ام

\*\*\*

در همین شماره از نشریه و در صفحه ۳۳۲، شعر تازه‌یاب دیگری از این شاعر، با امضای «پژمان» مندرج است. این غزل در زمره اشعار اخلاقی پژمان بختیاری و در مذمت منت‌گذاری و زیر منت نامرد نرفتن است:

اجل را روبه روی خویش دیدن  
به خانه دشمنی را جای دادن  
به تیغ یار از امر رقیبان  
به صحرا بر سر خار مگیلان  
پس از عمری جدایی در شب وصل  
بود صد بار «پژمان» را نکوتر

به جان پیکان زهراگین خریدن  
به جامه عقربی را پروریدن  
به خون خویش چون بسمل طپیدن  
برهنه پای روز و شب دویدن  
پیام مرگ دلبر را شنیدن  
که از نامرد یک منت کشیدن

\*\*\*

دهمین شعر تازه‌یافته از تحفة‌الادبا در (س ۲، ش ۱، شعبان ۱۳۴۱ق، ص ۲۲-۲۳) همچنان با امضای «پژمان» آمده است. این شعر نیز از غزل‌های عاشقانه بختیاری به شمار می‌رود:

ز فرقت رخ جانان تبم گرفته زیادت  
سعادتت ست گرم تن لباس مرگ پیوشد  
تو با چنین رخ زیبا اگر به حشر درآیی  
شکایت از تو نیارم به دوستی رقیبان

طیب مرگ کجا شد که آیدم به عیادت؟  
عجب فسانه سرودم، من از کجا و سعادت؟  
گناه خلق بیخشد خدا به روز اعادت  
که مهر روی تو در دل نهشته جای حسادت

پیرس از آن دل سنگین بتا، حقیقت عشقم  
قسم به جان تو کز چرخ پیر باک ندارم  
من و به عشق صبوری؟ کجاست تاب و تحمل؟  
مرا چه کار به مسجد چو دل به عشق تو دادم؟  
پرم گشود، ولیکن ز دام او نپریدم  
چو عشق یک طرفی شد، وفا بقا ننماید  
نداد شیر وصالم، ولی به دامن هجران  
اگر شهید نگشتی، منال بیهده «پژمان»

گرت قبول نباشد ز اشک چشم شهادت  
ولیک نیست مراد در مقام هجر رشادت  
من و ز کوی تو دوری؟ کجاست صبر و جلادت؟  
سجود گوشه چشمت مرا بس است عبادت  
که بسته پای دلم را کمند شوق و ارادت  
مرا چگونه دمام ارادت است زیادت؟  
فکنند گریه کنانم چو طفل روز ولادت  
یقین که در تو ندیده ست یار قدر شهادت

\*\*\*

آخرین شعر نویافته از حسین پژمان بختیاری در نشریه فکر آزاد (س ۳، ش ۲۶، ۱۱ شعبان ۱۳۴۳ق، ص ۲۰۵) به چاپ رسیده است. در کنار این شعر، امضای «ح. پژمان» دیده می شود. شاعر در این غزل، با برشمردن مجموعه ای از مصادیق شدید رنج و مرگ (تیغ، زهر، دشمن، جوع، آتش) نشان می دهد که در نظام ارزشی او، حفظ عزت نفس و بی نیازی از مردم، ارزشی بالاتر از جان دارد؛ به گونه ای که حتی مرگ را بر سؤال از خلق ترجیح می دهد:

سر اندر زیر تیغ تیز بردن  
به شوق از کوی دلبر رخت بستن  
به رغبت بهترین محبوب خود را  
گوارا تر غذاهای جهان را  
به مژگان های خود خاکستر گرم  
مرا صد بار آسان تر نماید

به دیده خار خارا درفشردن،  
به قهر از دست دشمن زهر خوردن،  
به دست بدترین دشمن سپردن،  
به دیده دیدن و از جوع مردن،  
ز روی آتش سوزان ستردن،  
که یک حاجت به نزد خلق بردن

\*\*\*

## کتاب‌نامه

- افشار، ایرج (۱۳۸۳) نادره‌کاران، به کوشش محمود نیکویه، تهران، قطره.
- پ. بختیاری، ارمغان، س ۶، ش ۳ و ۴، خرداد و تیر ۱۳۰۴، ص ۲۱۷-۲۲۲.
- \_\_\_\_\_، ناهید، س ۵، ش ۲۸، ۲۱ جمادی‌الاولی ۱۳۴۴ق، ۱۷ آذر ۱۳۰۴ش، ص ۸.
- \_\_\_\_\_، ناهید، س ۵، ش ۲۹، ۲۵ جمادی‌الاولی ۱۳۴۴ق، ۲۱ آذر ۱۳۰۴ش، ص ۸.
- پژمان بختیاری، ارمغان، س ۶، ش ۵ و ۶، مرداد و شهریور ۱۳۰۴، ص ۳۱۱.
- پژمان، بهارستان نوبخت، س ۵، ش ۲۲، ۳۰ محرم ۱۳۴۲ق، ۱۳ سپتامبر ۱۹۲۳م، ص ۴.
- پژمان بختیاری، تحفة‌الادبا، س ۱، ش ۱، شعبان ۱۳۴۰ق، حمل ۱۳۰۱ش، ص ۳۵.
- [پژمان]، تحفة‌الادبا، س ۱، ش ۴ و ۵، سرطان و اسد ۱۳۰۱ش، ذی‌قعدة و ذی‌حجة ۱۳۴۰ق، ص ۷۲-۷۳.
- \_\_\_\_\_، تحفة‌الادبا، س ۱، ش ۸، عقرب ۱۳۰۱ش، ربیع‌الاول ۱۳۴۱ق، ص ۳۰۲-۳۰۳.
- \_\_\_\_\_، تحفة‌الادبا، س ۱، ش ۸، عقرب ۱۳۰۱ش، ربیع‌الاول ۱۳۴۱ق، ص ۳۰۸.
- \_\_\_\_\_، تحفة‌الادبا، س ۱، ش ۹، به‌جای شماره قوس ۱۳۰۱ش، رجب ۱۳۴۱ق، ص ۳۳۱.
- \_\_\_\_\_، تحفة‌الادبا، س ۱، ش ۹، به‌جای شماره قوس ۱۳۰۱ش، رجب ۱۳۴۱ق، ص ۳۳۲.
- \_\_\_\_\_، تحفة‌الادبا، س ۲، ش ۱، حمل ۱۳۰۲ش، شعبان ۱۳۴۱ق، ص ۲۲-۲۳.
- \_\_\_\_\_، ح.، فکر آزاد، س ۳، ش ۲۶، ۱۱ شعبان ۱۳۴۳ق، ۱۷ حوت ۱۳۰۳، ۷ مارس ۱۹۲۵م، ص ۲۰۵.
- \_\_\_\_\_، فکر آزاد، س ۳، ش ۳۱، ۸ اردی‌بهشت ۱۳۰۴ش، ۴ شوال ۱۳۴۳ق، ص ۲۴۶.
- شفق، مجید (۱۳۷۷) شاعران تهران، از آغاز تا امروز، تهران، سنایی.
- مصاحبی نایینی، محمدعلی (عبرت) (۱۳۷۶) مدینه‌الادب، تهران، کتاب‌خانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- مهدوی، سید مصلح‌الدین (۱۳۸۶) اعلام اصفهان، با تصحیح، تحقیق و اضافات غلامرضا نصراللهی، اصفهان، سازمان فرهنگی - تفریحی شهرداری اصفهان.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۳۴) تذکره شعری معاصر اصفهان، [اصفهان]، کتاب‌فروشی تأیید اصفهان.
- نظمی تبریزی، [علی] (۱۳۶۳) دو‌یست سخنور، تذکره منظوم و منثور، تهران، علمی.